خاطره

خاطراتی از عملیات الی‌بیت‌المقدس از زبان رزمنده حاضر در این عملیات

سخت و نفسگیر در مصاف با تانک‌های دشمن

محسن خوشدل از رزمندگان گردان انصار لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) که هفت بار در طول دفاع مقدس دچار مجروحیت شده است، در بخشی از کتاب خاطرات خود با عنوان «پروازهای بی‌بازگشت» که به‌تازگی از سوی انشارات مرز و بوم منتشر شده است، خاطراتی را از عملیات الی‌بیت‌المقدس روایت می‌کند.

تک تیرانداز گردان انصار

در گردان انصار (لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله)، مرا به‌عنوان آرپی‌جی زن انتخاب نکردند، شاید قد و قواره کوچکم این توفیق را از من گرفت. یک اسلحه کلاشنیکف تحویلم دادند و در یکی از دسته‌ها به عنوان تک‌تیرانداز سازماندهی شدم.

غروب روز نهم اردیبهشت، آماده عبور از کارون بودیم. فرمانده گروهان ما اعلام کرد با تاریک شدن هوا، نماز مغرب و عشا را می‌خوانیم و حرکت می‌کنیم و تأکید کرد کسی حق ندارد هنگام خواندن نماز، پوتین‌هایش را دربیاورد. بلافاصله بعد از خواندن نماز، به ساحل کارون رفتیم. گروه گروه، سوار قایق‌ها شدیم و به آن‌طرف رودخانه رفتیم. از قایق‌ها پیاده شدیم و آماده پیاده‌روی ۲۰ کیلومتری... به جاده که نزدیک شدیم، صدای درگیری شدید و صفیر خمپاره‌های ریز و درشت به گوشمان می‌رسید. قبل از ما، گردان‌های دیگر با دشمن درگیر شده و آنها را از جاده اهواز - خرمشهر به عقب رانده بودند.

به جاده که رسیدیم، اول از همه نشستم و بند کتانی‌هایم را باز کردم تا دلیل سوزش پاهایم را بدانم. پیاده‌روی طولانی باعث شده بود پاهایم تاول بزنند به حدی که خونابه کف کفش‌هایم را پر کرده بود. کمی تمیزشان کردم و دوباره آنها را پوشیدم. وقت نماز صبح بود. نماز را کنار جاده خواندم. آنجا پشت خاکریز بلند کنار جاده، مشغول استراحت و تجدید قوا شدیم.

مقابله با پاتک‌های دشمن

هنوز هوا کامل روشن نشده بود که پاتک‌های دشمن برای بازپس‌گیری جاده شروع شد. گلوله‌های خمپاره، شلیک‌های مستقیم تانک، امانمان را بریده بودند. جز آنها، رگبار کالیبرهای مختلف از اطراف اذیتمان می‌کرد. تا آن زمان در چنان هنگامه‌ای قرار نگرفته بودم. به‌درستی نمی‌دانستم که دشمن کجاست و ما باید به کدام سمت شلیک کنیم.

روبه‌رویمان دشمن بود، اما همه گلوله‌ها از روبه‌رو نمی‌آمدند. خاکریز کنار جاده، ارتفاع بلندی داشت و شبیه یک دژ بود. تیرتراش دشمن، لبه خاکریز را ناامن کرده بود. چهار دست و پا از خاکریز بالا می‌رفتم، چند تیر شلیک می‌کردم و پایین می‌آمدم.

با فاصله کمی از من، یک آرپی‌جی زن روی خاکریز قرار گرفت و موشکش را به سمت تانک‌های دشمن، شلیک کرد. به‌سرعت پایین آمد، موشک دوم را روی قبضه سوار کرد و خودش را بالای خاکریز رساند، اما قبل از چکاندن ماشه، گلوله‌ای به او اصابت کرد و از بالای خاکریز غلتید و به زیر آمد.

خشاب تفنگم را عوض کردم و از خاکریز بالا رفتم. هنوز چند تیر شلیک نکرده بودم که ناگهان در ناحیه پهلو احساس سوزش شدیدی کردم. تعادلم از دست رفت و از بالای خاکریز به پایین افتادم. یک گلوله به پهلوی چپم خورده و قمقمه‌ام را سوراخ کرده بود. آب قمقمه بدنم را خیس کرده بود و من فکر می‌کردم خون زیادی از بدنم خارج می‌شود.

چشم‌هایم را بسته بودم و گمان می‌کردم در آستانه شهادت هستم. شنیده بودم که هنگام شهادت، ائمه و ملائک بر بالین شهید حاضر شده و او را تا بهشت مشایعت می‌کنند. انتظار من البته فایده‌ای نداشت و اتفاقی نیفتاد. متوجه شدم عده‌ای سراغم آمده‌اند و مشغول بستن زخمم هستند. جراحتم عمق چندانی نداشت و گلوله قسمت نرمی پهلویم را شکافته بود.

کار امدادگرها که تمام شد، تنهایم گذاشتند تا آمبولانس بیاید و به عقب منتقلم کند. خط تقریباً آرام شده و دشمن از مواضعش عقب نشسته بود. نمی‌دانم چرا، ولی در همان حال، چفیه را روی سرم انداختم و خوابم برد و عجب خواب شیرینی. شاید علت اصلی‌اش، خستگی ناشی از ۲۰ کیلومتر راهپیمایی با آن همه تجهیزات بود...

من روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ مصادف با اولین روز عملیات بیت‌المقدس، مجروح شدم، اما خبر آزادی خرمشهر را در تهران و در روز سوم خرداد شنیدم. همان روز به بهشت‌زهرا(س) و سر مزار حسین فراهانی رفتم. او از دوستان هنرستان و از بچه‌های مکتب الصادق(ع) بود. حسین در عملیات فتح‌المبین به شهادت رسیده بود و من نمی‌دانستم. یک روز عکسش را روی دیوار دیدم و شوکه شدم. در بهشت‌زهرا (س)، یک دل سیر اشک ریختم و با حسین عهد کردم تا آخر در جبهه می‌مانم...

گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «بر بال افلاکیان» زندگینامه ۶ نفر از شهدای خانندان کشمشی

شهدا مثل یک نگین روی انگشتر خانواده می‌درخشند

شهید داوود کشمشی فینی

فاطمه احمدی

شهیدان کشمشی ۱۰ شهید از خاندان بزرگ کشمشی‌ها در فین کاشان هستند که در جبهه‌های دفاع مقدس به شهادت رسیده‌اند. عباسعلی سعیدی‌پور که خود از رزمندگان جنگ تحمیلی این شهر است، اخیراً کتاب زندگینامه شش نفر از شهدای خاندان کشمشی را به رشته تحریر درآورده است. حسین کشمشی، علی کشمشی، محمدعلی کشمشی، محمدتقی کشمشی، داوود کشمشی و حسین سعیدی‌پور (سعیدی‌پورها هم قبلاً از طایفه کشمشی‌ها بودند) شش شهیدی هستند که سعیدی‌پور بخش‌هایی از زندگینامه‌شان را در کتاب «سروهای بلند قامت» جمع‌آوری کرده است. گفت‌وگوی ما با این نویسنده دفاع مقدس را پیش‌رو دارید.

■■■

چه چیزی باعث شد سراغ نوشتن از شهیدان کشمشی بروید؟

ما از طایفه کشمشی‌ها هستیم. طایفه کشمشی‌ها، طایفه بزرگی است در منطقه فین کاشان که حدود ۱۰ شهید و یک رزمنده دارد. دو جانباز شیمیایی هم از این خاندان سال‌ها بعد از دفاع مقدس به شهادت رسیدند. شهیدان کشمشی از اقوام من بودند. همرزم هم بودیم. منتظر بودم زمانش برسد بتوانم کاری برایشان انجام دهم. الان یک سال است مشغول نوشتن کتاب این شهدای گرانقدر هستم.

بنابراین اصلی‌ترین دلیل‌تان برای نوشتن این کتاب آشنایی و البته همرزمی‌تان با این شهدا بود؟

اصلی‌ترین دلیل برای من فرمایش مقام معظم رهبری است که زنده نگه داشتن نام شهدا کمتر از شهادت نیست. دلیل دیگر اینکه نام این شهدا تا به حال جایی نبوده و نیست. تنها اقدامی هم که انجام شده، این است که بلواری در همان منطقه به نام شهیدان کشمشی نامگذاری شده است. به همین دلیل تصمیم گرفتم از مظلومیت و ایثارگری شان حرفی به میان آید و کتابی به منظور شناخت بیشتر شهیدان کشمشی جمع‌آوری شود.

این شش شهیدی که زندگینامه‌شان در کتاب آمده با هم نسبت فامیلی نزدیکی هم داشتند؟

بله، همه با هم خویشاوند هستند. پسرعمو، پسردایی و نوه عمو. با هم قرابت فامیلی دارند. حسین کشمشی، علی کشمشی، محمدعلی کشمشی، محمدتقی کشمشی، داوود کشمشی و حسین سعیدی‌پور که عرض کردم طایفه سعیدی‌پورها هم قبلاً کشمشی بودند.

این شهدا چه ویژگی دارند که شما را به عنوان نویسنده جذب کرده‌اند؟

اولین چیزی که آنها داشتند، مظلومیت و دیده نشدن‌شان است. آنها واقعاً به خاطر خدا رفتند و از خودشان گذشتند. این از خودگذشتگی در نهایت اخلاص، از یک ایمان قوی در وجودشان سرچشمه می‌گرفت. در مطالعاتی که ما انجام می‌دهیم، همه غبطه می‌خوردند که آنها چه افق دید بالایی داشتند. محمدعلی کشمشی آخرین مرخصی‌اش را که آمده بود قرآن خریده و به اهل خانه گفته بود بعد از شهادت من از این قرآن زیاد برایم بخوانید. چون این آخرین بار است که می‌آیم. جدای از اینها یک چیز دیگر هم برایم جالب بود و آن هم اهمیتی بود که جمیع این شهدا به صله رحم می‌دادند. مدام سعی می‌کردند به خانواده، دوستان و همسایگان‌شان سر بزنند. مثلاً شهید محمدعلی کشمشی را با صله رحم می‌شناختند. ایشان دایی همسرم بود. زمانی که من جبهه بودم مدام به همسرم می‌گفت نگران نباش. من هستم، هر کاری داشتی یا هر چیزی نیاز داشتی به من بگو.

> با حسین و علی کشمشی شب‌ها در مسجد محله سیدها که نامش مسجد پنج تن آل عباست جمع می‌شدیم. آنها یک شب به من گفتند عباس! می‌خواهیم عضو بسیج باشیم و به جبهه برویم. گفتم مانعی ندارد. (چون خودم نیروی ویژه بودم) گفتم بروید بسیج مرکزی فرم برای جبهه پر کنید تا معرفی شوید

شهید حسین کشمشی

این شهدا در چه مقطع سنی و همین طور چه طبقه اجتماعی قرار داشتند؟

همگی سن کمی داشتند. از ۱۵ سال تا نهایتاً ۲۲ سال و از قشر آسیب‌پذیر جامعه از نظر مادی بودند، اما از نظر شخصیت معنوی، خیلی قوی بودند. بیشتر کارگر بودند و نهایتاً تحصیلات‌شان تا مقطع راهنمایی بود، اما درس خواندن را دوست داشتند و در بین شان کسی که تحصیلات بالاتر داشت به دیگری کمک می‌کرد. این فقط مخصوص گروه‌شان نبود. همیشه سعی می‌کردند هر چه بلدند به دیگران هم یاد دهند. خصوصاً اگر درس کسی ضعیف بود. همه این شهدا با وجود سن کمی که داشتند، کمک حال خانواده بودند. شغل‌شان هم کشاورزی بود و وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، آنها تصمیم گرفتند به جنگ بروند و فرمان امام و خدا را اجرا کنند. بدون وقفه و حتی بدون رضایت پدر و مادر. با توجه به اینکه سن‌شان کم بود اما برای حضور در جبهه دست به شناسنامه‌های‌شان برده بودند.

همین ماجرای جبهه رفتن اینطور رزمنده‌ها در سن کم خودش یک سوژه جذاب برای نوشتن است.

بله، همین طور است. البته اینها سن‌شان کم بود ولی جثه قوی داشتند. چون مشغول کار کشاورزی و بنایی بودند، بدن‌شان ورزیده بود. یکی از دلایل اصلی که به رغم سن کم توانستند به جبهه بروند، همین توان جسمی‌شان بود. اول برای آموزش پذیرفته شدند و بعد از آموزش به جبهه اعزام شدند. به عنوان نمونه عرض می‌کنم فرمانده حسین و علی کشمشی برایم تعریف می‌کرد در عملیات رمضان (این دو در همان عملیات شهید شدند) شب قبل از عملیات به بچه‌ها گفتیم هر کس به هر اندازه‌ای که می‌تواند مهمات بردارد. می‌گفت این دو آنقدر نوار تیربار را به بدن‌شان بسته و گلوله آرپی‌جی برداشته بودند فقط سرشان پیدا بود! پرسیدم شما می‌توانید اینها را حمل کنید؟ گفتند: «نگران نباشید. خدا بزرگه. خودش طاقت رو میده.» من خیلی تعجب کردم.

> این بچه‌ها از ابتدا انگار طور دیگری بودند. خاص بودند. مثل یک نگین روی انگشتر خانواده‌ها می‌درخشیدند. خانواده‌هایشان می‌گویند شهادت‌شان برایمان قوت قلب شده است. یک زندگی جدید و تازه‌ای برای ما رقم خورده است. حضورشان را همواره حس می‌کنیم

با توجه به اینکه همرزم بودید خاطرات شخصی از شهدا دارید؟

با حسین و علی کشمشی شب‌ها در مسجد محله سیدها که نامش مسجد پنج تن آل عباست جمع می‌شدیم. آنها یک شب به من گفتند عباس! می‌خواهیم عضو بسیج باشیم و جبهه برویم. گفتم مانعی ندارد. (چون خودم نیروی ویژه بودم.) گفتم بروید بسیج مرکزی فرم برای جبهه پر کنید تا معرفی شوید. فرم‌ها را برای من آوردند. من امضا کردم. تحویل که داده بودند به کم بودن سن‌شان ایراد گرفته بودند. همین موضوع باعث شد دست به شناسنامه ببرند و برای آموزش به جبهه بروند. وقتی برگشتند و دوباره خواستند بروند خانواده نگذاشتند. آمدند پی من و گفتند عباس چه کنیم؟ گفتم این شگرد را به کسی نگویید! بروید بگویید ما آموزش دیدیم می‌خواهیم کارت‌مان را بگیریم. همین شگرد جواب داد.

یا شهید دیگر این کتاب «محمدتقی کشمشی» آنقدر هوای بچه‌ها را در پایگاه داشت که اگر یک روز نمی‌آمد بچه‌ها دلتنگش می‌شدند! شوخی و خنده‌ها و روحیه دادن‌هایش حال بچه‌ها را خیلی خوب می‌کرد. خاطره‌های دیگری که دارم مربوط به فعالیت این شهدا در برنامه‌های مذهبی است. هیئت و مراسم امام حسین(ع) و جلسات قرآن. «حسین کشمشی» شخصی بود وقتی در منزل برادرش هیئت برگزار می‌شد او همیشه اولین قدم را برای مراسم برمی‌داشت. غذا درست کردن، هیزم تهیه کردن، سفره پهن کردن و جمع کردن، بعد از مراسم هم ظرف‌ها را تا آخرین ظرف می‌شست. بعد از ظرف‌ها هم دیگ‌ها و بعد که تمام کارها انجام می‌شد، کمی استراحت می‌کرد.

در این سیری که با این شهدا طی کردید، کجا خیلی حس عجیبی داشتید؟

وقتی به کرامات شهدا رسیدم! یک‌بار دیگر برایم مسجل شد که شهدا زنده هستند. با اطرافیان‌شان که صحبت می‌کنم، پدر و مادرهایی که در قید حیات هستند می‌گویند این بچه‌ها از ابتدا انگار طور دیگری بودند. خاص بودند. مثل یک نگین روی انگشتر خانواده‌ها می‌درخشیدند. خانواده‌هایشان می‌گویند شهادت‌شان برایمان قوت قلب شده است. یک زندگی جدید و تازه‌ای برای ما رقم خورده است. حضورشان را همواره حس می‌کنیم... یا چقدر بودند آدم‌هایی که از این شهدا حاجت گرفتند. شهید خواسته‌شان را برآورده کرده است. برادرزاده شهید حسین کشمشی تعریف می‌کرد یک روز سر مزار عمو رفتم دیدم خانمی نشسته قبر را چیده و میوه و شیرینی گذاشته است و پذیرایی می‌کند. من او را نمی‌شناختم. بعد از اینکه فاتحه فرستادم پرسیدم خانم شما؟ گفت شما نسبتی با شهید دارید؟ گفتم برادرزاده‌اش هستم. گفت خیلی قدر بدانید. برایم تعریف کرد که مشکل بزرگی داشتم و در عالم رؤیا این شهید را دیدم که به من گفت خانم مشکلت حل می‌شود. در خواب پرسیدم اسم و فامیلتان چیست؟ جوابی نداد. گفت بیا امامزاده هادی دنبالم. فردا صبح از خواب که بیدار شدم مدام در فکر خوابم بودم. مشکلم همان روز حل شد. بعد از اینکه مشکلم رفع شد آمدم امامزاده و تک تک عکس شهدا را دیدم و شهید کشمشی را از روی تصویرش پیدا کردم.

به عنوان یک نویسنده حوزه شهدا تأثیر این کتاب یا کتاب‌هایی از این دست بر مخاطب را تا چه میزان ارزشمند می‌دانید؟

مهم‌ترین اثر این کتاب یا دیگر کتاب‌ها با موضوع شهدا، یاد دادن توکل به خدا در نسل جوان است. یک جوان ۲۰ و ۲۵ ساله در این کشور وقتی زندگینامه این شهدا را می‌خواند، می‌بیند اینها در ۱۵ سالگی فرماندهی می‌کردند. شاید از خودش بپرسد من چه کردم؟ من کجا هستم؟ من چه هدفی دارم؟ این خاطرات امروز نوشته نشود، یک الگوی درست زندگی خیلی راحت به فراموشی سپرده می‌شود. مقام معظم رهبری هم بارها تأکید کردند که اگر ما از الگوهای‌مان روایت نکنیم، دیگران طور دیگری روایت می‌کنند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۲۲

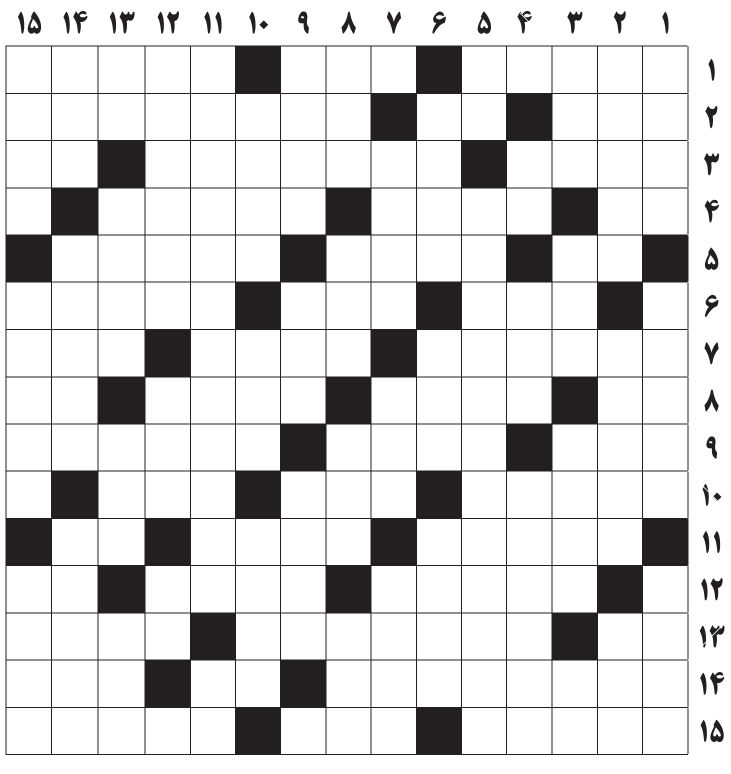

از راست به چپ

■ ۱- گیاهی از تیره آلاله- از گناهان کبیره- دستورهای شرعی ■ ۲- رها و آزاد- حرف صریح- زبان هند باستان ■ ۳- فرمانده شهید لشکر ویژه شهدای مشهد در دفاع مقدس- گرمادرمانی- حرف همراهی عرب ■ ۴- قدم یکپا- استخوان سر زانو- از اصول دین ■ ۵- ترشی انار- خبرگزاری ایتالیا- غوطه‌ور ■ ۶- عقیق- درد چشم- نان گرده ■ ۷- جنگل بزرگ امریکای جنوبی- از ماشین‌های راهسازی- شرارت ■ ۸- نماد لاغری- پرخور- سوار بر انگشتری- یک و یک ■ ۹- هنر فرنگی- جای بند در کمر شلوار- سقف ■ ۱۰- چراغ نفتی- نژاد قشقایی- مردم یک کشور ■ ۱۱- واضح و آشکار- باشگاهی در فوتبال اسپانیا- یزدان ■ ۱۲- طبقات جهنم- اشک شب در کام گل- منقار کوتاه ■ ۱۳- هرگز عرب- شهری در استان فارس- اولین سوخت بشر ■ ۱۴ - خلیجی در شرق مدیترانه که جنگ بین سپاه ایران و سپاه اسکندر در آن درگرفت- ارجمندی- کلمه‌ای برای اطاله کلام ■ ۱۵- هنر پته‌دوزی در این استان رواج دارد- روش و قاعده- خلیفه خدا در روی زمین

از بالا به پایین

■ ۱- روزنامه‌نگار فقید مصری- فیلم آندره وایدا- مالدار ■ ۲- پایتخت مبل و منبت ایران- نگهبان آب- کرکس ■ ۳- سریع خودمانی- از شما دور باد- کشیده شدن- اندک ■ ۴- مزاحمت اینترنتی- ماتم- ماهی درنده رود آمازون ■ ۵- ناشنوا- لباس پوشیدن و آماده رفتن شدن ■ ۶- شهر زادگاه عطار نیشابوری- زندان مسعود سعد سلمان- اولین شهید اسلام ■ ۷- بعضی‌ها با آن هزار سودا دارند- با تأنی و درنگ کاری را انجام دادن- کوره پخت نان ■ ۸- صدای کافی- پایتخت علویان- زدن شاخه‌های اضافی درخت- نبرد ■ ۹- مبارزه با حریف خیالی در کاراته- خوار و ذلیل - ساعی ■ ۱۰- قبل از ورزش- نقاش معروف قرن ۱۹ فرانسه که سرانجام خودکشی کرد- شهری در عربستان ■ ۱۱- حرف‌های بی سر و ته زدن- به دنیا آوردن ■ ۱۲- ... را چه می‌گویند چرخ پیر و دوران‌ها/ به سیر اندر ز حکمت بر زبان مهر و آبان‌ها- سوره مورچه- ماه کارگری ■ ۱۳- آب شرعی- توبه کنندگان- ماده بیهوشی- گل خوشبو ■ ۱۴- مرد بی زن- آدم‌های زیرک- بهترین فوتبالیست جهان در سال ۲۰۲۳ ■ ۱۵- نکاح موقت- همهمه- از ملزومات ورزش تیراندازی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۴		۷
۴	۱	۲				۶		
			۸		۵			
			۷	۸			۱	
	۸	۳						
				۱			۵	۳
	۳					۲		۴
۷	۹	۱						
			۵		۹			

۱	۸	۳	۹	۶	۵	۷	۴	۲
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸
۴	۹	۲	۷	۸	۱	۵	۳	۶
۳	۵	۷	۶	۱	۴	۸	۲	۹
۶	۴	۸	۲	۵	۹	۳	۷	۱
۲	۱	۹	۳	۷	۸	۴	۶	۵
۹	۲	۱	۵	۴	۷	۶	۸	۳
۵	۷	۶	۸	۹	۳	۲	۱	۴
۸	۳	۴	۱	۲	۶	۹	۵	۷

جدول کلمات متقاطع

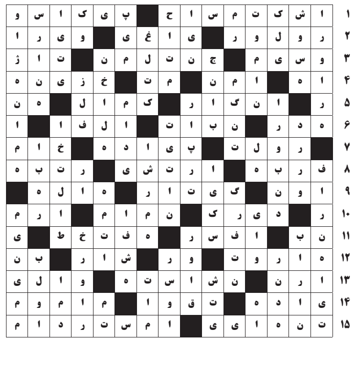پاسخ جدول شماره ۷۰۲۱